

نقش اعتماد متقابل حکومت و مردم در روند توسعه سیاسی

محمد مهدی نصوحیان^۱

(تاریخ دریافت ۸۷/۳/۱۵ - تاریخ تصویب ۸۷/۵/۱۷)

چکیده

در هنگام مرور ادبیات مربوط به سرمایه اجتماعی و توسعه به این مطلب پی می‌بریم که روابط اجتماعی، فرصت‌هایی هستند برای بسیج منابعی که مشوق رشد و توسعه‌اند. همچنین سرمایه اجتماعی می‌تواند با پیوند با فضای سیاسی، نقش مؤثرتری در چشم‌انداز توسعه در جامعه بازی کند. این امر مستلزم ارزیابی جدی‌تر پروژه‌ها و برآورد دقیق‌تر تأثیر این یا آن سیاست بر سرمایه اجتماعی و همچنین نقش سرمایه اجتماعی در حوزه سیاست به ویژه در توسعه سیاسی است. واژه اعتماد گرچه به ظاهر ساده است اما در خود بار معنایی سنگینی دارد که در تئوری‌های نوسازی و توسعه سیاسی نادیده انگاشته شده است. این واژه به علت گستردگی معنایی، می‌تواند در مرحله گذار از بحران‌های موجود در روند توسعه سیاسی به نحو مؤثری به نظام سیاسی کمک کند. اعتماد در ورودی نظام، تصمیم‌گیری‌ها، الگوسازی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، عملکردها و خروجی نظام و خصوصاً بر روی بازخورد سیستم نقش فعال و مؤثری دارد و به صورت یک عامل و عنصر نامرئی اثر خود را در نظام باقی می‌گذارد و نبود آن در جامعه موجب ناآرامی و حتی بحران می‌شود. در روند اعتمادسازی متقابل میان مردم و حکومت، نه تنها نظام سیاسی بلکه

نهادهای غیرحکومتی و نخبگان جامعه می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند.

واژگان کلیدی:

اعتماد، سرمایه اجتماعی، توسعه سیاسی، مردم، حکومت، نهادهای غیرحکومتی.

مقدمه

توسعه سیاسی از جمله موضوعاتی است که از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. صرف نظر از مباحثی که درباره ضرورت توسعه سیاسی و تقدم یا تأخر آن بر توسعه اقتصادی صورت گرفته، عوامل مختلفی را می‌توان در جهت دست‌یافتن به توسعه سیاسی در جوامع اسلامی مورد ارزیابی قرار داد. توسعه سیاسی بیش از هر چیز، به امنیت و آرامش در حوزه سیاسی نیازمند است و چنین امنیت و آرامشی تنها در سایه برقراری اعتماد میان حاکمان و مردم حاصل می‌شود. بنابراین باید مکانیسم‌هایی برای ایجاد اعتماد میان آنها طراحی کنیم. اعتماد یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی است که ارتباط تنگاتنگی با احترام، اطمینان، جامعه‌پذیری، انسجام اجتماعی و جامعه مدنی دارد که با مشکل اصلی سیاستگذاری عمومی و برقراری و تداوم هماهنگی اجتماعی، ارتباط دارد. هرچند متخصصین و کارشناسان بیشتر به ابزارهای رسمی و نهادی و مادی توجه دارند ولی شکی نیست که ابزارهای نرم و چارچوب‌های شناختی و تمایلات اخلاقی که در سطح مردم بر زندگی اجتماعی مسلط است از متغیرهای اصلی است که امکان موفقیت نهادها وابسته به آن است.

روابط اعتماد را در چهار حوزه می‌توان تقسیم نمود:

۱- اعتماد شهروندان به شهروندان دیگر

۲- اعتماد شهروندان به نخبگان سیاسی

۳- اعتماد نخبگان به یکدیگر

۴- اعتماد نخبگان به شهروندان.

اعتماد، فرضی شناختی است که کنش‌گران فرد یا جمعی / گروهی در تعامل با دیگران به کار می‌بندند. این فرض شناختی، با ترجیحات و تمایلات رفتاری دیگران از لحاظ آمادگی آنها برای کمک، همکاری و پرهیز از اقدامات خودخواهانه، خصمانه ارتباط دارد. این پدیده‌های خرد که از ارزیابی مستمر رفتار احتمالی «دیگران» ناشی می‌شود، از عوامل تعیین‌کننده گزینه‌ها و

توانمندی‌های سیاست‌های کلان برای حل مشکلاتی هستند که پیش روی نخبگان سیاسی قرار دارند (أفه، ۱۳۸۴: ۲۰۸).

مفهوم سرمایه اجتماعی

مفهوم سرمایه اجتماعی در واقع پل ارتباطی جدیدی بین اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است. به گونه‌ای که کارشناسان و صاحب‌نظران سیاسی با نگرشی جدیدتر به بررسی مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی، خصوصاً ارزش ارتباطات مردمی برای دستیابی به اهداف مشترک کلان می‌پردازند. افراد جامعه‌ای که قادر باشند در فضای اعتماد از شبکه‌های اجتماعی و اطلاعاتی بطور گسترده برای تشخیص و استفاده از فرصت‌ها بهره‌جوید، سرمایه اجتماعی بیشتری دارند (فیلد، ۱۳۸۵: ۱۱).

سرمایه اجتماعی را به گونه‌های مختلف تعریف کرده‌اند: مشارکت برای افزایش رفاه اجتماعی؛ توانایی به دست آوردن منابع و دارایی‌ها از طریق شبکه‌های اجتماعی؛ مجموعه شرایط و قواعد اخلاقی - اجتماعی و رفتاری که بطور ضمنی رفتار افراد را شکل می‌دهد؛ درک هنجارها و ارزش‌های مشترک برخاسته از شبکه اجتماعی؛ نهادها، روابط و هنجارهایی که کیفیت و کمیت کنش و واکنش‌های اجتماعی در جامعه را شکل می‌دهد (پاتنم، ۱۹۹۳: ۴۲-۲۵). به دلیل همین ابهام در تعریف سرمایه اجتماعی، برخی پژوهشگران این حوزه از ناممکن بودن اندازه‌گیری سرمایه اجتماعی سخن گفته‌اند، با این همه متناسب با تعریف و ابعاد سرمایه اجتماعی، عوامل مؤثر در افزایش و یا کاهش و یا شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری آن معرفی شده است.

سرمایه اجتماعی دامنه کاربرد و پژوهش بالقوه گسترده‌ای دارد و ملاحظات نظری، تاریخی و فلسفی رشته‌های مختلف علوم اجتماعی را دربرمی‌گیرد. سرمایه اجتماعی با متغیرهای شناخته شده جامعه‌شناختی همچون اعتماد، آگاهی، نگرانی درباره دیگران، مسائل عمومی، مشارکت در مسائل عمومی، انسجام و همبستگی اجتماعی ارتباط دارد.

اما باید توجه داشت که سرمایه اجتماعی حتی اگر مفهومی واحد باشد، قطعاً مصداق واحدی در همه جوامع ندارد و اقتضای سرمایه بودن آن این است که در هر جامعه‌ای متناسب با مقتضیات آن جامعه شکل بگیرد. چرا که هویت ملی، پیشینه تاریخی، باورها، دین، دردها و شادی‌های مشترک و سود و زیان‌های عمومی یک جامعه در چند و چون تولید سرمایه اجتماعی آن نقش دارد و لذا نمی‌توان مؤلفه‌ها و میزان سرمایه اجتماعی در جوامع مختلف را با شاخص‌های یکسان

رابطه سرمایه اجتماعی و توسعه

نک^۱ و «کی فر^۲» در مطالعات خود پی برده‌اند که بین رشد اقتصادی و اعتماد رابطه مستقیمی وجود دارد. اعتماد متقابل بین افراد یک جامعه با سهولت بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی موجب افزایش کارایی در اقتصاد می‌شود (نک و کی فر، ۱۹۹۷: 56).

در جوامعی که از حاکمیت خوب و سطوح متعالی سرمایه اجتماعی بین مردم بهره می‌برند، دولت و جامعه مکمل یکدیگرند و موفقیت اقتصادی و نظم اجتماعی محتمل‌الوقوع است. ولی هنگامی که سرمایه اجتماعی ضعیف باشد، گروه‌های قدرتمند به بهای حاشیه راندن گروه‌های دیگر، بر دولت چیرگی می‌یابند. خصلت بارز جوامعی از این قبیل «نزاع نهفته» است، در این شرایط یکی از وظایف کلیدی نخبگان و فعالان سیاسی و اجتماعی این است که ائتلافی گسترده و منسجم را شکل بدهند. اما اگر روابط دولت-جامعه به انحطاط گراید و به صورت کشمکش، خشونت، جنگ یا هرج و مرج درمی‌آید یا به عبارت بهتر، فروپاشی و گسستی روی می‌دهد که جنگ‌سالاران، مافیای محلی و فرصت‌طلبان قدرت دولت را قبضه می‌کنند. اما اگر نمایندگان دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی مجامع مشترکی تأسیس کنند که از طریق آنها بتوانند اهداف مشترک را پی بگیرند، توسعه می‌تواند جامعه عمل بپوشد.

در این شرایط، سرمایه اجتماعی به عنوان یک متغیر واسطه دارای نقشی است که به وسیله نهادهای عمومی و خصوصی شکل گرفته است. رشد و توسعه اقتصادی نیازمند خلاقیت و نوآوری است و خلاقیت نیازمند یک افق زمانی بلندمدت است. اگر اعتمادی بین حکومت و جامعه موجود نباشد، رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی افزایش پیدا می‌کند، مناسبات اجتماعی و اقتصادی پرهزینه می‌شود و بخش بزرگی از انرژی کارآفرینان و نیروهای خلاق در حل و فصل این اصطکاک‌های اجتماعی صرف می‌شود و در نتیجه فرصت برنامه‌ریزی و خلاقیت و تمرکز وجود نخواهد داشت. طرفداران دیدگاه سرمایه اجتماعی معتقدند که با شفافیت و افشای اطلاعات مربوط به سیاست‌ها و افزایش آگاهی شهروندان می‌توان کنش‌گران خصوصی و

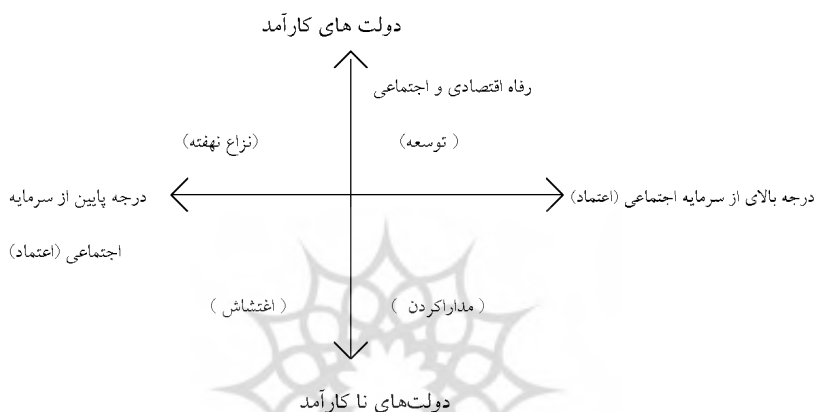
۱ - knack

۲ - keefer

عمومی را مسئولیت‌پذیر و پاسخگو ساخت. (مایکل ولکاک و دیپا نارایان ، ۱۳۸۴ : ۵۶۳) (به شکل شماره ۱ مراجعه شود).

سرانجام اینکه مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی همچون مؤلفه اعتماد را باید همچون جزئی از پروژه‌های متعارف توسعه دید و در مورد هر طرحی از این بخش نرم‌افزاری نیز استفاده نمود.

شکل ۱- رابطه بین سرمایه اجتماعی بین مردم و حکومت



نقش اعتماد در گذار از بحران‌های توسعه سیاسی

لوسین پای تئوری پرداز شهیر توسعه سیاسی، برخی از معانی گوناگون توسعه سیاسی را به شرح زیر بیان نموده است: «توسعه اقتصادی پیش‌نیاز توسعه سیاسی و توسعه سیاسی به صورت ثبات و دگرگونی منظم است. لازمه توسعه سیاسی، توسعه اداری و قانونی است. توسعه سیاسی براساس تقویت ارزش‌ها و سنت‌های دموکراتیک است. توسعه سیاسی مترادف نوسازی سیاسی، تجهیز توده مردم و مشارکت لازمه توسعه سیاسی است» (قوم، ۱۳۷۹ : ۱۷). او برای جوامع در حال گذار از شرایط سنتی به شرایط مدرن و توسعه یافتگی شش بحران پیش‌بینی می‌نماید که عبارتند از: بحران‌هویت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت، بحران توزیع و بحران یکپارچگی (پای و دیگران ، ۱۳۸۰ : ۵۴-۵۹).

در بسیاری از جوامع به علت وجود بحران‌هایی در مراحل توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و عبور از این مراحل تنوع و استقلال ساختاری با مشکلات فراوانی روبرو می‌شود. پای افزایش

ظرفیت نظام سیاسی در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و افزایش مشارکت سیاسی را از شاخص‌های اساسی توسعه سیاسی تلقی می‌نماید (قوام، الف) (۱۳۷۱: ۱۱).

اعتماد در جامعه سنتی از طریق نهادهای خاصی امکان‌پذیر است. فرد در چنین جامعه‌ای هویت خود را در قالب قبیله، خانواده و ... می‌یابد. یک جامعه سنتی منابع بالقوه‌ای برای هویت فردی و گروهی دارد (ارموی، آبان ۱۳۷۲). اما روند دگرگونی جوامع در حال نوسازی باعث به هم خوردن تعادل ساختاری جامعه سنتی شده که موجب بحران هویت می‌شود. در نتیجه جایی برای اعتماد در سطح افراد و در سطح نظام حکومتی باقی نمی‌ماند. یک نظام سیاسی در صورت مشروعیت داشتن، پایگاه مردمی پیدا می‌کند و این امر قابلیت‌های آن را در عبور از بحران‌ها افزایش می‌دهد. افزایش مشروعیت، قدرت اخذ تصمیم را توسعه می‌دهد و در تجدید و کنترل قدرت نقش دارد. یک حکومت هنگامی برای مردم مشروعیت دارد که به آن اعتماد داشته باشند. اما کسب این اعتماد به عواملی بستگی دارد که از جمله آنها به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- ۱- گسترش مشارکت واقعی مردم
- ۲- قانون‌مند بودن نظام
- ۳- افزایش کارایی در چارچوب نظام اداری
- ۴- توانایی سیستم در ارتباط دادن ارزش‌ها به عملکرد و سیاستهای نظام سیاسی (قوام، ب) (۱۳۷۱: ۱۲۵).

احساس همبستگی، اساس یک کشور است. برای اینکه این احساس همبستگی ایجاد شود باید بسیاری از اختلافات کاسته شود، هر چند تمامی اختلافات را نمی‌توان از میان برد. در جریان توسعه سیاسی به خصوص در جوامعی که دارای گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی مختلف است، این احساس کم‌رنگ می‌شود و حتی ممکن است سبب بی‌اعتمادی، اختلاف و کشمکش درونی و در نتیجه مانع توسعه شود (وینر، ۱۳۵۶: ۲۷۲). تفرق، پراکندگی احساس عدم اعتماد را در جامعه افزایش می‌دهد و برای اینکه این حس در جامعه تسری نیابد، دولت باید هر چه بیشتر مردم را تحت یک دسته ارزش‌های مشترک و باورهای سازنده و نهادهای اجتماعی گرد آورد تا از بروز خشونت و تضاد در جامعه جلوگیری کند. شاید بتوان گفت که چنانچه یک سیستم سیاسی

بحران مشارکت را با موفقیت پشت سر بگذارد، بسیاری از بحران‌های دیگر که به آنها اشاره شد خود به خود از میان خواهد رفت (قوام، (ب) ۱۳۷۱: ۱۳۸).

مهمترین عاملی که اساس ایجاد ارتباطات سیاسی برای فرایند مشارکتی مردم در نظام به شمار می‌رود «اعتماد متقابل مردم و نظام» است. قبل از اینکه یک نظام بخواهد هر عملی در خصوص تغییرات ساختاری در جامعه انجام دهد بایستی میزان و درجه اعتماد سطح جامعه و دولت را افزایش دهد. چرا که در فضای نامطمئن و بی‌اعتماد هرگونه عملی امکان نتیجه عکس دارد و تمایل مشارکت و دخالت مردم در نظام بسیار کم خواهد بود. در مرحله بعد این نظام است که بایستی به مردم اعتماد داشته باشد تا بتواند از مشارکت آنان در سیستم دولتی سود ببرد زیرا فرآیند مشارکت با توزیع مجدد قدرت سر و کار دارد. لذا نظام سیاسی حاکم باید مقداری از قدرت خود را از دست بدهد که این کار با اعتماد به مردم و نهادهای غیرحکومتی میسر است.

با توجه به فرهنگ سیاسی مردم و ساختار نظام، مشارکت مردم در نظام متفاوت است. «مشارکت مشروط و ابزاری» دارای درجه کمتری از اعتماد بوده و در عمل اعتمادی در جامعه ایجاد نمی‌کند ولی «مشارکت فعال و مؤثر» تا حد زیادی در حل اختلافات و ایجاد فضای امن جهت توسعه مؤثر هستند (قوام، (الف) ۱۳۷۱: ۱۴۴ - ۱۴۲). اهمیت این موضوع به حدی است که بسیاری از صاحب‌نظران آنرا به صورت یک متغیر محوری در تعاریف خود از سیستم سیاسی بیان می‌کنند (قوام، (الف) ۱۳۷۱: ۱۳۶).

یک نظام برای اینکه از بحران توزیع رها شود بایستی بتواند قدرت، خدمات و ثروت را بطور عادلانه توزیع نماید. تجمع و تمرکز قدرت در یک بخش از سیستم باعث استفاده نادرست از قدرت و کنار ماندن بخش‌های دیگر در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های نظام می‌شود. اطلاع و آگاهی از خواست‌ها و تقاضاهای مردم نظام را در ایجاد حالت تعادل در اقتصاد و سیاست یاری می‌نماید و با جلوگیری از بروز تبعیض و ایجاد اعتماد متقابل، مشروعیت نظام را حفظ و ارتقاء ببخشد. در مجموع می‌توان گفت که حکومتی توانایی پیروزی بر بحران‌ها را دارد که اولاً بتواند در صورت لزوم بحران‌ها را به تعویق انداخته و ثانیاً قدرت پاسخگویی خود را بالا برده و ثالثاً بر درجه اعتماد متقابل مردم و خود افزوده و در زمان مناسب، عملکردی متناسب با شرایط از خود بروز دهد.

اثر بی‌اعتمادی بر توسعه سیاسی

بی‌اعتمادی و ناامنی، ارتباط متناظر دارند و هر دو آنها بر روی کارکردهای نظام سیاسی تأثیر منفی می‌گذارند. از اولین نشانه‌های ناامنی و عدم اعتماد می‌توان به قانون و محدوده قانون‌مندی جامعه اشاره کرد. چرا که «حیات اجتماعی را نه فشار بازار، رسوم و نظارت‌های غیر رسمی، یا زور بلکه قانون تنظیم می‌کند» (وینر، ۱۳۵۶: ۲۲۷). بی‌اعتمادی مردم به قانون، واکنشی است که جامعه در قبال ضوابط ساختگی و مقررات کهنه و ناهماهنگ با اوضاع و احوال، از خود نشان می‌دهد. در یک نظام سیاسی بسته چون خواست‌ها و تقاضاهای واقعی به نظام سیاسی منتقل نمی‌شود و در نتیجه قانون و سیاست‌گذاری بی‌اعتنا به منافع ملی وضع می‌شود، مردم عملکرد منفی در قبال این سیاست‌ها اتخاذ می‌کنند. در حقیقت می‌توان گفت که «بی‌اعتمادی مردم به قانون و سیاست‌ها، بی‌اعتمادی به خود دولت است که راه حل آن شرکت دادن مردم در اداره امور کشور است» (فلسفی، ۱۳۷۱: ۲۷۰).

بی‌حرمت شدن قانون توسط مقامات حکومتی، بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی، تغییرات مداوم قواعد و رویه‌های رسمی، فساد مقامات، تبعیض‌هایی که حکومت میان شهروندان روا می‌دارد، بی‌صدافتی مسئولان و... همه موجب شکاف بین جامعه و حکومت و حتی بین افراد می‌شود. بی‌اعتمادی بر روی کارکرد کانال‌های ارتباطی مابین نظام سیاسی و مردم از جمله احزاب و رسانه‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. بدین شکل که وقتی کانال‌های ارتباطی ایجاد شده تقاضا و درخواست‌های مردم را به نظام سیاسی نرسانند، نوعی بی‌اعتمادی نسبت به این کانال‌ها ایجاد می‌شود. در این حالت مردم از این کانال‌ها برای ارائه درخواست‌ها و تقاضاهای خود استفاده نمی‌کنند و این امر بر روی نقش این نهادها در توسعه سیاسی تأثیر منفی می‌گذارد.

اگر جامعه‌ای بخواهد به سوی توسعه برود، باید به سوی مشروعیت پیش رانده شود و منافع نخبگان سیاسی حاکم و منافع عموم مردم، همسو و نزدیک گردد (سریع القلم، ۱۳۷۱: ۲۲۱). لذا مشروعیت با وجود کانال‌های ارتباطی صحیح و مورد اعتماد می‌تواند در جامعه به وجود آمده و به صورت پایدار باقی بماند. از سوی دیگر عدم اعتماد متقابل مردم به دولت، باعث به وجود آمدن نوعی بیگانگی و بی‌تفاوتی سیاسی توده نسبت به نظام حاکم می‌گردد. در این حالت جامعه در امور سیاسی مشارکت نمی‌کند و خود را جدا از آن می‌داند، در نتیجه فرهنگ سیاسی از نوع محدود و یا تبعی سراسر جامعه را فرا می‌گیرد. در این بین چون ارتباط مثبت بین جامعه و حکومت در بین نیست، توده ناراضی و نخبگان مخالف برای ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی

در پی فرصت‌اند و غالباً این کار را با خشونت انجام می‌دهند. مانع دیگری که به واسطه بی‌اعتمادی در روند توسعه سیاسی ایجاد می‌شود، عدم «همبستگی ملی» است. بی‌اعتمادی بر روی احساس وفاداری افراد تأثیر گذارده و باعث می‌شود حس وفاداری از مرحله قبیله، خویشاوندان و ... فراتر نرود. این مسئله سبب حس سوءظن به دیگران و بیم و نگرانی از نزدیک شدن به افرادی غیر از افراد گروه خودی می‌شود، به نحوی که باعث بروز شکاف‌هایی در روابط اجتماعی و سیاسی افراد جامعه می‌شود (وینر، ۱۳۵۶: ۲۷۵).

راهکارهای ایجاد اعتماد در میان مردم و حکومت

۱- نقش نخبگان

مطالعات تاریخی نشان‌دهنده نقش کلیدی نخبگان در تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. تجربه شایان توجه بسیاری از کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته و همچنین کشورهای آسیای جنوب شرقی حاکی از آن است که نخبگان کشور به ویژه نخبگان فکری و سیاسی حاکم با ایفای نقش اساسی خود در فرآیند تصمیم‌گیری امور اداره کشور، تأثیر مهمی بر فرآیند توسعه ایفا می‌کنند (روش، ۱۳۶۶: ۱۴-۹۵). توسعه و پیشرفت، عمران و آبادانی کشور نتیجه عقلانیت، هماهنگی، ثبات و آرامش، برنامه‌ریزی و مدیریت کارگزاران و تصمیم‌گیران به طور دسته‌جمعی است. در واقع می‌تواند تغییرات اجتماعی یا عدم تغییر اجتماع را نتیجه مجموعه تصمیمات اتخاذ شده توسط بازیگران اجتماعی در نظر گرفت که نیازمند مدیریت و هدایت نخبگان است و مؤثرترین افراد در این فرآیند نخبگان فکری و سیاسی حاکم هستند. (هاکس^۱، ۱۹۶۴: ۲۱۷).

تصمیماتی که هر یک از گروه‌های نخبگان حاکم یا صاحب نفوذ در یک جامعه اتخاذ می‌کنند دقیقاً بر روی رفتار توده مردم تأثیر می‌گذارد و نوع نگرش و رفتار آنان را تشکیل می‌دهد. در جمهوری اسلامی ایران نیز نخبگان سیاسی، نخبگان فکری و نخبگان نظامی از موقعیت برجسته‌ای برخوردار و در تحولات کشور و همچنین فرآیند توسعه و تصمیم‌گیری‌های مربوط به آن نقش کلیدی و بسزایی ایفا می‌کنند. تعارض و اختلافات امری طبیعی است، اما مسئله مهم و قابل تأمل اتخاذ راهبرد توسعه ملی با رویکردی بدون وجود تعارض و منازعات قهرآمیز و

مخرب است. به همین دلیل حضرت امام خمینی (ره) بر نقش کلیدی نخبگان سیاسی در تحولات توسعه کشورها تأکید نموده و بر پرهیز از اختلاف منازعه‌انگیز و خصومت‌آمیز در میان دولتمردان، تصمیم‌گیران و نخبگان سیاسی اصرار داشتند (خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۵).

اصولاً هم تقویت و هم تخریب سرمایه اجتماعی، از نخبگان آغاز می‌شود. مثلاً اگر مقامات حکومتی قانون اساسی را زیر پا گذرانند و یا نخبگان خارج از حکومت به گونه‌ای رفتار و تبلیغ کنند که گویی قانون اساسی بی محتوا یا غیر عادلانه است، در هر دو حالت یکی از زیربناهای مناسبات اجتماعی سست می‌شود. ادامه این امر موجب تضعیف هنجارهای اجتماعی - سیاسی جامعه و تخریب سرمایه اجتماعی می‌شود. عملکرد هر نوع از نخبگان حاکم و یا غیر حاکم دقیقاً بر روی نحوه نگرش افراد جامعه دخالت داشته و می‌تواند نوع نگرش سیاسی افراد را به سه شکل بی تفاوت، پیرو و مشارکت‌کننده فعال در آورد. هر یک از این نگرش‌ها نیز به نوبه خود تأثیر عمده‌ای بر درجه اعتماد مردم و نظام دارد.

۲- نقش حکومت

یک سیستم سیاسی برای انجام وظایف و فعالیت‌های خود، ساختارها و مکانیسم‌هایی را در اختیار دارد. هر یک از این ساختارها عملکرد خاصی داشته که باعث می‌شود سیستم سیاسی به اهداف تنظیم شده خود دست یابد. این ساختارها و مکانیسم‌ها مجموعه‌ای از فعالیت‌های منسجم هستند که دارای نوعی هدف، همگونی رفتاری و انتظارات هستند. پایه‌ای‌ترین واحد هر ساختار را «نقش» تشکیل می‌دهد که عبارت است از الگوی تنظیم شده رفتاری که تحت تأثیر انتظارات و اعمال شخصی خود و دیگران ایجاد می‌شود. از جمله ساختارهای یک نظام سیاسی می‌توان به احزاب، گروه‌های ذینفع، دیوان‌سالاری، خانواده و ... اشاره نمود که وجود هر یک از این ساختارها، بستگی مستقیمی با افزایش قابلیت‌ها و رشد و شکوفایی فرهنگ سیاسی یک نظام دارد. البته هر چه نظام سیاسی به سوی توسعه پیش برود تعداد ساختارها بیشتر شده و این ساختارهای جدید تخصصی‌تر می‌شوند. بدین ترتیب با افزوده شدن بر ساختارهای نظام سیاسی و تخصصی شدن وظایف آنان، مردم علاوه بر نهادهای حکومتی می‌توانند از نهادهای غیرحکومتی نیز برای طرح تقاضاهای خود بهره برده و خواسته‌های خود را به گوش سیاستگذاران و نخبگان حاکم برسانند (قوم، (ب) ۱۳۷۱: ۴۱-۳۹).

مسئله مهم در ویژگی‌های ساختاری «استقلال» می‌باشد یعنی نهادی که مبادرت به جمع و بیان

منافع و درخواست‌های مردم می‌کند و یا احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ و رسانه‌های گروهی اگر دارای استقلال و خارج از فشار هیئت حاکم نباشد، مردم نیازها و مطالبات خود را به هیچ نحو نمی‌توانند بیان کنند و هر آنچه می‌بینند نیازهایی است که حاکمان برای آن‌ها در نظر گرفته‌اند. این عدم استقلال ساختاری در به وجود آوردن بی‌اعتمادی نسبت به ساختارها و در کل به نظام شده و سبب جدایی مردم از نظام می‌شود.

در نتیجه یکی از موارد افزایش درجه اعتماد مردم به نظام سیاسی، استقلال و هویت مستقل ساختارها و نهادهای غیرحکومتی است که البته نایستی موجب جدایی عملکرد ساختارها و در نتیجه تفوق و پراکندگی سیستم شود، بلکه با وجود استقلال بایستی هماهنگی و همبستگی بین ساختارهای آن حفظ شود (قوام، ۱۳۷۰: ۲۳).

به وجود آمدن این نهادها مستلزم وجود اعتماد بین قدرت حاکم و مردم است به نحوی که قدرت حاکم در صورت ایجاد این چنین نهادهایی، از قدرت خود کاسته و مردم نیز در جریان این انتقال قدرت به مشارکت در امور سیاسی و اداری نظام پردازند (قوام، ب) (۱۳۷۱: ۳۶). در این فرآیند سعی بر این است که مردم را از حالت بی‌تفاوتی خارج کنند و ضمن گسترش ظرفیت سیستم حکومتی، برای پاسخگویی بیشتر از منابع موجود اعم از مادی و معنوی حداکثر بهره را ببرند. در ارتباط با دولت به نظر می‌رسد که شاخص‌های زیر بیشترین نقش را در افزایش سرمایه اجتماعی دارد (افتخاری، ۱۳۸۲: ۸۸):

۱- **افزایش کارآمدی:** دولت باید بتواند گسست بین خواسته‌های به حق مردم و خدمات دولتی را کاهش داده و مردم آن را دولتی «خدمتگزار» ببینند. هر چه دولت از انجام مسئولیت‌های خود در قبال مردم و تأمین نیازمندی‌های آنان ناتوان‌تر باشد، اتلاف سرمایه اجتماعی بیشتر است.

۲- **کاهش فساد:** نفوذ فساد در انواع مختلف اداری، اقتصادی و ... به درون ساخت رسمی قدرت، می‌تواند به تضعیف سرمایه اجتماعی منجر شود. بنابراین مقابله قاطع و جدی با فساد در بدنه قدرت، ضامن صیانت از سرمایه اجتماعی و افزایش آن است.

۳- **رفع تعارضات ساختاری:** بروز تنش در درون ساخت رسمی قدرت و تقابل نیروهای اصلی تصمیم‌ساز، در هر سطح و اندازه‌ای که باشد به افت سرمایه اجتماعی منتهی می‌شود. بنابراین تحصیل وحدت در درون ساخت رسمی قدرت و تقویت آن، گام نخست در حفظ سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید.

۴- **مشارکت جویی:** دولت موظف است تا زمینه لازم برای مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اعمال مشروع قدرت را فراهم آورد و از بروز گسست «مردم - حکومت» ممانعت به عمل آورد. هر عمل و یا روندی که دولتمردان را از مردم دور سازد، در واقع عامل «منفی» بر سرمایه اجتماعی است.

۵- **قدردانی:** قدرت سیاسی موظف است نسبت به سرمایه‌های خود قدردان باشد و بدین ترتیب نیروهای وفاداری را که علی‌رغم قلت تعدادشان در بحران‌ها، مسئولیت اصلی را به دوش می‌گیرند، برای خود نگهدارد.

باید توجه داشت که آغازگر هر اقدام اجتماعی دولت‌ها هستند و می‌توانند فضایی را در جامعه فراهم کنند که بهره‌برداری از بسیاری از این سرمایه‌های اجتماعی امکان‌پذیر باشد (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۲: ۵۲). اعتماد به اینکه مقاماتی که قوانین و سیاست‌ها را تعریف می‌کنند این کار را طبق استانداردها، ارزش‌ها و رویه‌ها انجام می‌دهند، شهروند را متعهد می‌سازد که واقعاً از قوانین مورد نظر پیروی کنند. این امر به آن سیاست، قدرت شکل‌دهی و تأثیرگذاری می‌دهد.

راه‌حلی که برای جلب اعتماد موفقیت‌آمیز وجود دارد این است که اعتماد به نخبگان و دیگران در صورتی افزایش می‌یابد که نهادها و رویه‌ها از نظر صداقت، وفای به وعده‌ها، انصاف و همبستگی فراهم کنند و بدین ترتیب دلایل شک و بدبینی را از بین ببرند. در اینجا از این فرمول پیروی می‌شود که حکومت خوب و قوانین خوب، شهروندانی خوب تربیت می‌کند. به عبارت دیگر شهروندانی که حکومت را کاملاً مشروع و توانمند می‌دانند به رعایت و همکاری در اجرای سیاست‌های عمومی گرایش دارند. اگر نهادهای سیاسی بی‌هیچ شکی شرایط اداره عادلانه و صادقانه حکومت را ایجاد کنند، دلیل چندانی برای عدم رعایت این سیاست‌ها و تردید در اطاعت سایر شهروندان وجود ندارد (آفه، ۱۳۸۴: ۲۷۰).

برقراری اعتماد متقابل میان افراد جامعه به ویژه حاکمان و مردم یکی از عوامل مهم دستیابی به آرامش و امنیت در حوزه سیاسی است که از طریق رفع نیازمندی‌های مردم و ایجاد آسایش در زندگی آن‌ها حاصل می‌شود. امام علی (ع) در فرمان مالک اشتر، یکی از راه‌های کسب اعتماد مردم را ارائه خدمات رفاهی به مردم دانسته و می‌فرماید: «بدان که هیچ عاملی برای جلب اعتماد به والی، بهتر از احسان به آنها نیست که از طریق رفع نیازمندی‌های مردم بدست می‌آید» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۳- نقش نهادهای غیرحکومتی

یکی از عواملی که می‌تواند در بالا بردن میزان اعتماد متقابل مردم و حکومت بیفزاید، افزایش ظرفیت پاسخگویی نظام به تقاضاهای مردم است. در این جریان میزان آگاهی مردم به نظام سیاسی، نقش نخبگان، روند تصمیم‌گیری‌ها و از سوی دیگر نحوه نگرش دولتمردان به مردم بسیار مهم و ضروری است. چرا که با توجه به آموزش‌ها و جامعه‌پذیری که یک نظام از طریق نهادهای ارتباطی مانند خانواده، رسانه‌ها، گروه‌های همسان و ... به مردم می‌دهد، افراد جامعه به میزانی از احساس وفاداری و اعتماد به نظام دست می‌یابند.

هر سیستم دارای کارکردهایی است که از مهمترین آنها می‌توان به پرورش سیاسی، ارتباطات سیاسی و تجمع و بیان خواسته‌ها اشاره نمود. این کارکردها از طریق جامعه‌پذیری سیاسی که عبارت است از آموزش و آشنا ساختن افراد یک جامعه با ارزش‌های سیاسی موجود، حاصل می‌شود. به ویژه هر جامعه‌ای که مایل به حفظ و دوام خویش است یکی از کارکردهایش اجتماعی کردن جوانان است. اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیری یک روند اکتسابی و آموختن است و یکی از عواملی که به تحول بدون تنش و ثبات نظام کمک می‌کند. (پای، ۱۹۹۰: ۱۹۳-۱۸۲).

از نهادهایی که در جامعه‌پذیری سیاسی دخالت دارند می‌توان به خانواده، گروه‌های همسال و آموزش‌های رسمی و ... اشاره نمود. بیشترین اعتماد فرد و ساختار حکومت براساس کارکرد آموزش‌های سیاسی صورت می‌گیرد و اگر این روند به خوبی و درستی صورت گیرد، فرد مرجع قانونی را به کل ساختار سیاسی تسری داده و نسبت به آن وفادار و متعهد می‌گردد. مردمی که با دید و آگاهی سیاسی با نظام برخورد می‌کنند و از حقوق و تکالیف و مسئولیت‌های خود در قبال جمع آگاهند، از راه‌های صحیح نظرات و اعتقادات خود را به نظام و مسئولین می‌رسانند. چنین جامعه‌ای که مردم، کشور و دولت را متعلق به خود می‌دانند، در فعالیتهای سیاسی شرکت نموده و اعتماد متقابل بین مردم و دولت که نقطه کمال در جامعه‌پذیری سیاسی است، ایجاد می‌شود. به اجمال می‌توان موارد زیر را به عنوان نحوه‌ای ایجاد اعتماد بین مردم و حکومت از طریق نهادهای غیرحکومتی نام برد:

۱- **آگاهی بخشی:** نهادهای مدنی اگر چه کانال انتقال خواسته‌های مردمی به نظام سیاسی

هستند اما این نافی نقش دیگر آنها که «آگاهی‌بخشی» است نمی‌باشد. بدین معنا که خدمات و کارهای ویژه دولتی نیز باید به اطلاع مردم برسد تا نسبت به حکومت احساس تعلق نمایند.

۲- **امیدبخشی**: پرداختن به مشکلات نباید به معنای ایجاد یأس در مردم باشد، بلکه این اقدام باید به گونه‌ای انجام پذیرد که ضمن طرح مشکلات، بتواند آینده‌ای روشن را برای جامعه و حکومت ترسیم نماید.

۳- **جلوگیری از تنش**: هرج و مرج‌گرایی و برهم زدن نظم جامعه به بهانه «رقابت سیاسی» نه تنها وحدت ملی بلکه سرمایه اجتماعی را تهدید می‌کند. در نتیجه ترویج الگوی رقابت سالم سیاسی، از جمله کارویژه‌های این نهادها می‌تواند باشد.

۴- **اصلاح‌گری**: نهادهای مدنی با تجمیع خواسته‌های مردمی باید حکومت را در مقابله با مفاسد و مشکلات یاری رسانده و بدین ترتیب ضمن فراهم آوردن زمینه مشارکت هر چه بیشتر مردم، آن را در راستای منافع ملی نهادینه سازند.

۵- **وحدت‌بخشی**: سرمایه اجتماعی به میزان زیادی از ناحیه «هویت اجتماعی» قوت می‌گیرد. بر این اساس نهادهای مدنی چنانچه بتوانند در چارچوب قوانین و ضوابط مربوط به تشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به جذب افراد و انسجام بخشی به آنها همت گمارند، این امر جامعه را از حالت «ذره‌ای» خارج و تبدیل به کلی واحد ساخته که خود سبب تقویت سرمایه اجتماعی و دولت می‌شود (افتخاری، ۱۳۸۲: ۸۹).

جمع‌بندی

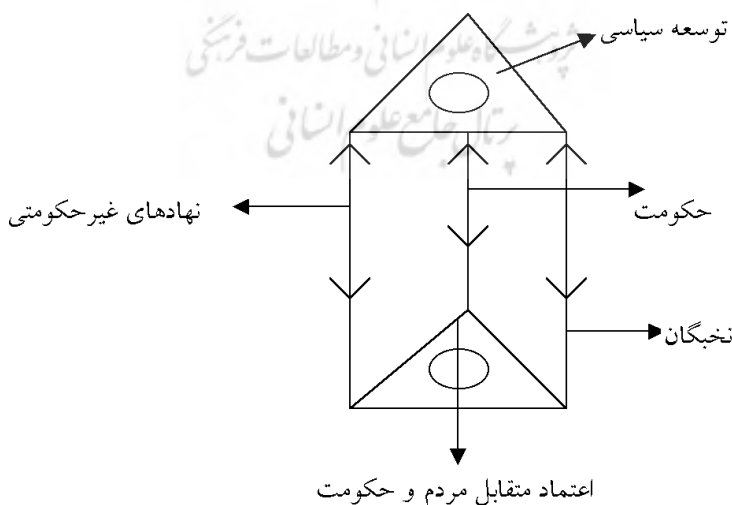
همه دولت‌ها به وجود اعتماد بین دولت و شهروندان، وجود تفکر عقلانی در اداره امور کشور و نظم‌پذیری جامعه، نیاز دارند تا سبب کارآمدی جامعه و دولت‌ها شوند. در نتیجه ساختار سیاسی هر چه که باشد بدون این گونه سرمایه‌ها، مشارکت عمومی و مشروعیت سیاسی کارآمد نمی‌تواند باشد. مؤلفه اعتماد به عنوان عنصر اصلی در کلیه مراحل ورودی، روند تصمیم‌گیری، خروجی و بالاخره بازخورد مشاهده می‌شود و می‌توان به صراحت گفت یک نظام سیاسی قبل از اینکه بخواهد بحران‌های مراحل گذار را طی کرده و به توسعه برسد، نیازمند سطحی از اعتماد مردم خود است.

وجود جو اعتماد حاکم بر دولت و جامعه به نوعی بر افزایش ظرفیت‌های یک نظام، افزوده و حرکت نظام در روند توسعه را سرعت می‌بخشد. از سوی دیگر هر اندازه از نظام‌های

توسعه نیافته به سوی نظام‌های توسعه یافته حرکت نمائیم در سایه مختصات فرهنگ سیاسی، نظام از مشروعیت بیشتری برخوردار بوده و لذا ارزش‌ها و کارکرد ساختارهای نظام کمتر مورد سؤال مردم قرار گرفته و امکان ارتباط سیاسی سالم بین نظام و مردم بیشتر شده و در نتیجه درجه اعتماد متقابل جامعه و نظام سیاسی افزایش می‌یابد. در نتیجه رابطه اعتماد به عنوان یک مؤلفه از سرمایه اجتماعی با توسعه سیاسی رابطه‌ای متقابل است. بی‌اعتمادی یکی از موانع مهم توسعه سیاسی به شمار می‌آید که از طریق ایجاد موانع و مشکلات در اجرای سیاست‌ها و برنامه‌ها، تضعیف همبستگی ملی و احساس وفاداری و عدم ارتباطات صحیح سیاسی تأثیر منفی بر مشروعیت نظام دارد.

در روند ایجاد اعتماد متقابل بین مردم و حکومت، نخبگان و حکومت و نهادهای غیرحکومتی می‌توانند نقش مثبتی ایفا نمایند که نقش نخبگان فکری و سیاسی بسیار مهم و ضروری است. عملکرد هر نوع از نخبگان حاکم و یا غیر حاکم دقیقاً بر روی نحوه نگرش افراد جامعه دخالت داشته و می‌تواند نوع نگرش سیاسی افراد را به سه شکل بی‌تفاوت، پیرو و مشارکت‌کننده فعال در آورد. هر یک از این نگرش‌ها نیز به نوبه خود تأثیر عمده‌ای بر درجه اعتماد مردم و نظام دارد. (شکل ۲)

شکل ۲- رابطه اعتماد و توسعه سیاسی و نقش هر نهاد



منابع

- ارموی، سعید(۱۳۷۲)، بی‌اعتمادی و مشارکت، *روزنامه همشهری*، ۲۶ آبان.
- افتخاری، اصغر(۱۳۸۲)، *نبود سرمایه اجتماعی و تأثیر آن بر امنیت*، اندیشه صادق، دانشگاه امام صادق(ع)، ش ۱۱ و ۱۲، تابستان و پاییز.
- آفه، کلاس(۱۳۸۴)، *چگونه می‌توان به شهروندان اعتماد داشت؟*، مجموعه مقالات سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- پاتنم، رابرت(۱۹۹۳)، جامعه خوشبخت: سرمایه اجتماعی و زندگی عمومی، *مجله چشم‌انداز آمریکا*، ش ۱۳.
- خمینی، روح‌الله(۱۳۷۰)، *صحیفه نور*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱۳.
- سریع‌القلم، محمود(۱۳۷۱)، سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۷، ش ۲ و ۳، مهر و آبان.
- فلسفی، هدایت‌الله(۱۳۷۱)، بی‌اعتمادی، تضاد مفاهیم واقعی و جعلی، *جامعه سالم*، سال دوم، ش ۶، مهرماه.
- فیلد، جان(۱۳۸۵)، *سرمایه اجتماعی*، ترجمه جلال متقی، تهران: موسسه تأمین اجتماعی.
- قوام، عبدالعلی(۱۳۷۹)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران: نشر قومس.
- قوام، عبدالعلی(الف)(۱۳۷۱)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: نشر قومس.
- قوام، عبدالعلی(ب)(۱۳۷۱)، بی‌اعتمادی و نظام سیاسی، *جامعه سالم*، سال دوم، ش ۶، مهرماه.
- لوسین پای و دیگران،(۱۳۸۰)، *بحران و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مهدوی کنی، سعید(۱۳۸۲)، *سرمایه اجتماعی و بازیگران آن*، اندیشه صادق، دانشگاه امام صادق(ع)، ش ۱۱ و ۱۲، تابستان و پاییز.
- ولکاک، مایکل و نارایان، دیپا(۱۳۸۴)، *سرمایه اجتماعی و تبعات آن برای نظریه سیاسی*، مجموعه مقالات سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- وینر، مایرون(۱۳۵۶)، *نوسازی جامعه*، ترجمه رحمت‌الله مراغه‌ای، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- Hackes , Andrew,(1964),"*Power to do want*", the New York, Oxford University Press.
- Knack ,Stephan and Keefer , Philip(1997), "*Does Social Capital Have an Economic Pay off Across country Investigation* ", quarterly journal of Econometrics NO.112 , November.
- Pey, Lucian ,(1990),"*Personality and national building*", New York, Kale University Press.